

مرزهای متغیر ایرانی بودن؛ بررسی نقش اقلیت‌های مذهبی در شکل‌گیری هویت ملی ایران عصر صفوی

حامد تبار^۱

چکیده

مذهب، زبان و فرهنگ فارسی به‌عنوان عناصر وحدت‌بخش هویت ایرانی در عصر صفوی توصیف می‌شوند. در روایت سیاحان اروپایی شاهد توجه به عناصر وحدت‌بخش در کنار عناصر متکثر هویتی هستیم. هر چند از منظر این سیاحان، بازارها، جشن‌های نوروزی و شکوه معماری اصفهان جزوی از عناصر مشترک فرهنگی هستند، اما در کنار آن تنوع قومی، دینی، زبانی و شکاف‌های محلی نیز دیده می‌شود که به مثابه تکثر هویتی قلمداد می‌شوند. در متون سفرنامه‌ها تصویری متناقض و چندلایه از ایران ارائه می‌شود. از تحسین شکوه فرهنگی و مهمان‌نوازی مردم تا نقد تعصب مذهبی و عقب‌ماندگی علمی. این پژوهش با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی به بازخوانی مفهوم «ایرانی بودن» در دوره صفوی بر پایه سفرنامه‌های مستشرقین می‌پردازد. پرسش اصلی آن است که این متون چگونه مرزهای هویت ایرانی را بازنمایی کرده‌اند و چه تناقض‌هایی در روایت آنان دیده می‌شود. روش تحقیق کیفی تاریخی و مبتنی بر تحلیل گفتمان است. داده‌های اصلی از سفرنامه‌های دل‌واله، تاورنیه، شاردن، اولتاریوس، کمپفر، کارری و کروسینسکی استخراج شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تشیع در روایت سفرنامه‌ها مهم‌ترین شاخص «ایرانی بودن» بوده است. این مذهب در نگاه اروپاییان هم ابزار انسجام سیاسی اجتماعی بوده و هم ابزاری برای طرد و حاشیه‌نشینی اقلیت‌ها. با این حال در این متون، اقلیت‌های مذهبی، به‌ویژه ارامنه، یهودیان و زرتشتیان، به‌عنوان «عنصری ضروری برای اقتصاد» نیز بازنمایی شده‌اند. نتیجه کلی پژوهش این است که «ایرانی بودن» در عصر صفوی، همان‌گونه که در سفرنامه‌ها بازتاب یافته، برساختی تاریخی و سیال بوده است که در کشاکش دین، زبان، اقتصاد و روابط قدرت شکل گرفته است.

واژه‌های کلیدی: صفویه، هویت ایرانی، سیاحان، سفرنامه، اقلیت‌های دینی.

مقدمه

بحث «ایرانی بودن» در دوره صفوی، از جمله موضوعاتی است که در مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی اهمیت فراوان یافته است. صفویان نه تنها نخستین حکومت قدرتمند پس از چند قرن آشفتگی سیاسی بودند که توانستند دولتی متمرکز و فراگیر در ایران برپا کنند، بلکه با رسمیت بخشیدن به تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب رسمی، مرزهای سیاسی و فرهنگی تازه‌ای را تعریف کردند که اثرات آن تا به امروز تداوم داشته است. پرسش اصلی این است که در چنین فضایی، مفهوم «ایرانی بودن» چگونه بازتعریف شد؟ آیا این هویت صرفاً بر پایه مذهب و سیاست شکل گرفت یا لایه‌های دیگری همچون زبان، اقتصاد و روابط اجتماعی نیز در آن دخیل بودند؟

منابعی که برای بازسازی این فرایند در اختیار است بسیار متنوع هستند. از متون فقهی و فرمان‌های سلطنتی گرفته تا اشعار و آثار ادبی؛ اما یکی از غنی‌ترین و درعین‌حال بحث‌برانگیزترین منابع، سفرنامه‌های اروپاییان است که در طول قرون شانزدهم تا هجدهم میلادی به ایران سفر کردند. این سفرنامه‌ها تصویری نسبتاً دقیق، هرچند آمیخته به پیش‌فرض‌ها و تعصبات فرهنگی، از زندگی اجتماعی، مذهبی و اقتصادی ایران عصر صفوی به دست می‌دهند. نویسندگان آنها گاه مبلغ مذهبی مسیحی بودند، گاه پزشک یا تاجر و گاه دیپلمات. همین تفاوت جایگاه و انگیزه، موجب شده است که هر سفرنامه روایتی خاص و گاه متناقض از ایران عرضه کند. با این حال، در مجموع می‌توان گفت که این متون به یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت ایران صفوی و نیز فهم بازنمایی «ایرانی بودن» در نگاه خارجی بدل شده‌اند.

اهمیت سفرنامه‌ها تنها در ثبت وقایع روزمره نیست. آنها همچنین نشان می‌دهند که «ایرانی بودن» در نگاه صفویان و در بازتاب اروپاییان، چگونه با دوگانه‌هایی همچون «شیعه/سنی»، «اکثریت/اقلیت» و «خودی/بیگانه» تعریف می‌شد. به بیان دیگر، آنچه این متون به ما عرضه می‌کنند، فقط توصیف زندگی اقلیت‌های ارمنی، یهودی یا زرتشتی نیست، بلکه نشانی از مرکزکشی‌های هویتی و اجتماعی است که در بطن جامعه صفوی جریان داشته است. این مرکزکشی‌ها از یک‌سو به ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی به‌ویژه نیاز حکومت به شبکه‌های تجاری و صنایع اقلیت‌ها پیوند می‌خورد و از سوی دیگر با سیاست‌های طرد و تبعیض مذهبی همراه می‌شد.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، مطالعه این سفرنامه‌ها فرصتی فراهم می‌آورد تا «ایرانی بودن» را نه به‌عنوان حقیقتی ثابت، بلکه به‌مثابه برساختی تاریخی و پرتنش ببینیم. رویکردهایی همچون نظریه «ملت به‌مثابه جماعت خیالی» بندیکت اندرسن یا نظریه‌های آنتونی اسمیت درباره قوم‌نمادگرایی نشان

می‌دهند که هویت ملی همواره حاصل برهم‌کنش قدرت، فرهنگ و اقتصاد است. اگر این دیدگاه‌ها را به دوره صفوی تعمیم دهیم، درمی‌یابیم که سیاست‌های مذهبی صفویه تنها یکی از ابعاد شکل‌گیری هویت ایرانی بود. زبان فارسی، ساختار ایلیاتی و موقعیت ژئوپولیتیکی ایران نیز به همان اندازه در تعریف «ما» و «دیگران» نقش داشته‌اند. سفرنامه‌ها این امکان را می‌دهند که بازتاب این فرایندها را در سطح زندگی روزمره ببینیم؛ از آیین‌های مذهبی و پوشش گرفته تا روابط اقتصادی و شبکه‌های تجاری. این مقاله بر آن است که با تمرکز بر سفرنامه‌های برجسته اروپاییان از جمله دل‌واله، تاورنیه، شاردن، اولتاریوس و کمپفر به بازخوانی «ایرانی بودن» در عصر صفوی بپردازد. هدف آن نه بازگویی صرف توصیفات این متون، بلکه تحلیل آنها در پرتو جامعه‌شناسی تاریخی است. پرسش‌های محوری این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. سفرنامه‌ها چگونه مرزهای «ایرانی بودن» را تعریف و بازنمایی کرده‌اند؟
۲. در این متون چه تناقض‌هایی میان ضرورت‌های اقتصادی (مانند استفاده از توان تجاری ارامنه) و سیاست‌های طرد مذهبی (مانند اجبار به پوشش یا جزیه) مشاهده می‌شود؟
۳. این بازنمایی‌ها چه نسبتی با ساختار اجتماعی و سیاسی صفوی دارند و چگونه درک ما از هویت ایرانی در آن دوره را شکل می‌دهند؟

پرداختن به این پرسش‌ها از یک سو کمک می‌کند تا به جای نگاه ذات‌گرایانه به هویت ملی، آن را محصول تاریخی شرایط متغیر بدانیم؛ از سوی دیگر، استفاده انتقادی از سفرنامه‌ها نشان می‌دهد که حتی منابع آمیخته به نگاه شرق‌شناسانه نیز می‌توانند برای بازسازی تاریخ اجتماعی ایران به کار روند، به شرط آنکه محدودیت‌ها و سوگیری‌های آنها را با دقت در نظر گرفت. بدین ترتیب، این پژوهش می‌کوشد تصویری چندلایه و پرتنش از «ایرانی بودن» در عصر صفوی ارائه کند؛ تصویری که در آن هویت نه یک‌دست و صلب، بلکه متکثر، متغیر و محصول تعامل مداوم میان حکومت، اقلیت‌ها و ناظران خارجی است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی به نقش اقلیت‌های مذهبی در جامعه صفوی پرداخته‌اند. مرتضی راوندی در «تاریخ اجتماعی ایران» (راوندی، ۱۳۴۷) ساختار اجتماعی و جایگاه اقلیت‌ها را در اقتصاد و جامعه بررسی کرده است و رسول جعفریان در «صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست» (جعفریان، ۱۳۷۹) سیاست‌های مذهبی صفویان را محور تحلیل قرار داده است. همچنین آثاری چون کتاب احمدیان

دل‌اوز در باره تعامل حکومت با اقلیت‌ها (احمدیان دلاویز، ۱۳۹۷) و اثر محمدعلی تاج‌پور در زمینه وضعیت یهودیان و ارامنه (تاج‌پور، ۱۳۴۴)، تصویری دقیق‌تر از زندگی اقلیت‌ها در این دوره به دست می‌دهند. در کنار این‌ها، پژوهش‌های نوایی، رودی متی و راجر سیوری نیز بر اهمیت اقلیت‌ها در ساختار اجتماعی و اقتصادی صفوی تأکید کرده‌اند.

دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها، مانند پژوهش اندرو جی. نیومن درباره صفویان نشان می‌دهد که این دوره را باید نقطه عطفی در سازمان‌دهی قدرت سیاسی و هویت مذهبی ایران دانست (Newman, 2006). او با رد نگاه‌های قدیمی «انحطاط»، تأکید می‌کند که صفویه با رسمی کردن تشیع و ایجاد ساختارهای تازه حکومتی، نوعی انسجام هویتی جدید پدید آورد. رودی متی نیز در آثار خود به‌ویژه درباره «اقتصاد ابریشم» توضیح می‌دهد که شبکه‌های جهانی تجارت و نقش گروه‌هایی مانند ارامنه جلفا در پیوند میان ایران، اروپا و هند، سهم بزرگی در تعریف مرزهای هویتی داشته‌اند (متی، ۱۹۹۸). پژوهش‌های متأخر همچون کتاب سیوه اصلانیان درباره شبکه‌های تجاری ارامنه جلفا (Aslanian, 2011) و تحقیق وازگن غوغاسیان درباره نهاد دینی اجتماعی (Ghougassian, 1998) جامعه صفوی، نشان می‌دهد که اقلیت‌ها نه فقط در حاشیه، بلکه در مرکز پویایی اقتصادی و اجتماعی ایران قرار داشتند. این یافته‌ها با روایت‌های سفرنامه‌های اروپاییان هم‌خوانی دارد و برای تحلیل دوگانگی «ضرورت اقتصادی» و «طرز مذهبی» اهمیت ویژه پیدا می‌کند. در کنار آن، تحقیقات ویلم فلور (فلور، ۲۰۰۰) و رودی متی (متی، ۱۹۹۸) درباره اقتصاد سیاسی صفویه کمک می‌کند تا داده‌های توصیفی سفرنامه‌ها در بستر کمی و نهادی قرار گیرند.

در سطح نظری، چارچوب‌های شناخته‌شده بندیکت اندرسن (ملت به‌مثابه جماعت خیالی) (اندرسن، ۲۰۰۶)، ارنست گلنر (ملت‌سازی مدرن) (گلنر، ۱۹۸۳) و آنتونی اسمیت (قوم‌نمادگرایی) (اسمیت، ۱۹۹۱) ابزارهای مهمی برای فهم این موضوع فراهم می‌کنند که هویت ایرانی در صفویه نه یک ذات ثابت، بلکه برساخته‌ای تاریخی بوده است. ادوارد سعید در نقد شرق‌شناسی (سعید، ۱۹۷۸) نشان داده است که سفرنامه‌ها صرفاً گزارش بی‌طرفانه نیستند، بلکه درون‌گفتمان قدرت غربی نوشته شده‌اند. ماری لوئیز پرت هم با مفهوم «منطقه تماس» توضیح می‌دهد (Pratt, 1992) که این متون نتیجه برخورد و گفت‌وگوی نابرابر اما دوسویه میان اروپاییان و جوامع محلی‌اند.

به‌طور خلاصه، پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که برای فهم «ایرانی بودن» در عصر صفوی باید دو مسیر را هم‌زمان دنبال کرد: نخست، تحلیل ساختارهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی درون ایران؛ دوم، خوانش انتقادی سفرنامه‌ها با توجه به سوگیری‌ها و محدودیت‌هایشان. این مقاله بر اتصال همین دو مسیر

استوار است و می‌کوشد نشان دهد که سفرنامه‌ها با وجود نگاه شرق‌شناسانه، اگر در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی تحلیل شوند، می‌توانند به فهم دقیق‌تری از مرزهای سیال «ایرانی بودن» یاری برسانند.

روش‌شناسی

این پژوهش از نظر رویکرد، یک مطالعه کیفی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی است که به دنبال بازخوانی مفهوم «ایرانی بودن» در دوره صفوی از خلال منابع دست اول یعنی سفرنامه‌های اروپایی است. هدف از روش‌شناسی حاضر، شفاف‌سازی شیوه انتخاب منابع، نحوه تحلیل داده‌ها و همچنین توجه به محدودیت‌های ذاتی این منابع است.

تحقیق حاضر در دسته مطالعات کیفی-تاریخی قرار می‌گیرد. در این نوع پژوهش، داده‌های تاریخی (متون سفرنامه‌ها) نه صرفاً به‌عنوان ثبت رویدادها، بلکه به‌عنوان «گفتمان» در نظر گرفته می‌شوند؛ گفتمانی که در آن بازنمایی‌های نویسندگان درباره ایران، اقلیت‌های مذهبی و مناسبات قدرت، معنادار و قابل تفسیر است. استفاده از چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی کمک می‌کند تا تحلیل فقط به سطح توصیف متون محدود نشود، بلکه در بستر تحولات ساختاری (سیاست، اقتصاد، دین و روابط بین‌الملل) قرار گیرد. این پژوهش با استفاده از سفرنامه‌های اروپایی به‌عنوان داده اصلی و تحلیل گفتمان به‌عنوان روش تحلیل، می‌کوشد تصویر پیچیده‌ای از «ایرانی بودن» در دوره صفوی ترسیم کند. انتخاب این روش به دلیل ظرفیت بالای سفرنامه‌ها در نشان دادن زندگی روزمره و تعاملات بین دینی و اجتماعی است. در عین حال، محدودیت‌ها و سوگیری‌های آنها همواره مدنظر قرار می‌گیرد تا تصویری متعادل و انتقادی ارائه شود.

داده‌های اصلی تحقیق مجموعه‌ای از سفرنامه‌های اروپایی است که در سده‌های هفدهم و اوایل هجدهم میلادی درباره ایران صفوی نوشته شده‌اند. مهم‌ترین این سفرنامه‌ها عبارت‌اند از:

۱. سفرنامه پیترو دل‌واله: دل‌واله در دوره شاه‌عباس اول به ایران سفر کرد. این سفرنامه به دلیل توصیفات دقیق و جزئی از جامعه ایران و توجه ویژه به مسائل مذهبی انتخاب شده است. دل‌واله به خصوص به وضعیت آرامنه و روابط آنها با حکومت صفوی توجه ویژه‌ای داشته است (دل‌واله، ۱۳۷۰).
۲. سفرنامه تاورنیه: تاورنیه در دوران حکومت شاه صفی، شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان به ایران سفر کرد. او با سفرهای متعدد به ایران، دیدگاه منحصر به فردی از تغییرات جامعه ایران در طول زمان ارائه می‌دهد. تاورنیه به خصوص به مسائل اقتصادی و تجاری توجه داشته است (تاورنیه، ۱۳۶۳).
۳. سفرنامه آدام اولتاریوس: اولتاریوس در دوره شاه صفی به ایران سفر کرد. این سفرنامه به دلیل

- توجه ویژه به تنوع قومی و مذهبی در ایران انتخاب شده است (اولتاریوس، ۱۳۸۵).
۴. سیاحت‌نامه شاردن: شاردن در دوره شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان به ایران سفر کرد. او با اقامت طولانی در ایران، اطلاعات ارزشمندی درباره ساختار اجتماعی و مذهبی ایران به خصوص به جزئیات زندگی روزمره ارائه می‌دهد (شاردن، ۱۳۷۲).
۵. سفرنامه سانسون: سانسون در دوره شاه سلیمان به ایران آمد. او به‌عنوان یک مبلغ مذهبی، توجه ویژه‌ای به مسائل مذهبی و روابط بین ادیان مختلف داشته است (سانسون، ۱۳۴۶).
۶. سفرنامه کمپفر: کمپفر در دوره شاه سلیمان به ایران سفر کرد. او به‌عنوان یک پزشک، توجه ویژه‌ای به جزئیات زندگی روزمره مردم و همچنین وضعیت بهداشتی و پزشکی جامعه داشته است (کمپفر، ۱۳۶۳).
۷. سفرنامه کارری: کارری در اواخر دوره شاه سلیمان به ایران سفر کرد. او توصیفات جالبی از اصفهان و وضعیت اجتماعی و اقتصادی شهر ارائه می‌دهد (کارری، ۱۳۴۸).
۸. سفرنامه کروسینسکی: کروسینسکی در دوره شاه سلطان حسین، آخرین شاه صفوی، به ایران آمد. سفرنامه او اطلاعات ارزشمندی درباره اواخر دوره صفوی و سقوط این سلسله ارائه می‌دهد (کروسینسکی، ۱۳۶۳).
۹. سفرنامه‌های بازرگانان ونیزی: این مجموعه شامل گزارش‌ها و سفرنامه‌های شش بازرگان ونیزی است (جوزافا باربارو و دیگران، ۱۳۴۶).
- این سفرنامه‌ها با توجه به گستره زمانی، تنوع موقعیت نویسندگان (تاجر، دیپلمات، پزشک، مبلغ مذهبی) و تمرکز آنها بر موضوعات مذهبی، اجتماعی و اقتصادی، انتخاب شده‌اند.
- گردآوری داده‌ها در این پژوهش بر پایه مطالعه اسنادی است. ابتدا متون ترجمه سفرنامه‌ها بررسی و بخش‌های مرتبط با موارد زیر استخراج شد:
- توصیف اقلیت‌های دینی (ارامنه، یهودیان، زرتشتیان)
 - گزارش‌های مربوط به سیاست‌های مذهبی صفویان (تسامح، اجبار، جزیه، محدودیت پوشش و غیره).
 - اشاره به زبان، فرهنگ و آیین‌های جمعی
 - ارجاعات مستقیم یا غیرمستقیم به مفهوم «ایرانی بودن» یا مرکزکشی‌های اجتماعی
- این داده‌ها سپس کدگذاری اولیه شدند تا مضامین اصلی پژوهش آشکار شود.
- تحلیل داده‌ها در این مقاله بر پایه تحلیل گفتمان است. این رویکرد که توسط میشل فوکو پایه‌گذاری و توسط نورمن فرکلاف توسعه یافت، ابزاری قدرتمند برای بررسی روابط قدرت و ساختارهای اجتماعی

است. فوکو گفتمان را به‌عنوان «سیستمی از بازنمایی» تعریف می‌کند که «شیوه‌های صحبت کردن، فکر کردن یا بازنمایی موضوعی خاص را در یک لحظه تاریخی مشخص می‌کند.» (فوکو، ۱۳۹۲: ۴۹). در این چارچوب، سفرنامه‌ها نه آینه بی‌واسطه واقعیت، بلکه بخشی از گفتمان قدرت و بازنمایی فرهنگی محسوب می‌شوند؛ بنابراین:

- زبان به‌کاررفته در توصیف ایرانیان و اقلیت‌ها به دقت بررسی می‌شود.
- دوگانه‌های هویتی (ما/دیگران، مسلمان/نامسلمان، شیعه/سنی) استخراج و تحلیل می‌شوند.
- تناقض‌های موجود در سفرنامه‌ها (مثلاً میان تسامح اقتصادی و طرد مذهبی) شناسایی و در چارچوب شرایط سیاسی اقتصادی صفوی تفسیر می‌شوند.
- در موارد لازم، داده‌های سفرنامه‌ها با پژوهش‌های ثانویه (کارهای اندرو نیومن، رودی متی، سبوه اصلانیان و دیگران) مقایسه می‌شوند تا اعتبار و محدودیت‌هایشان را در نظر گرفت.
- تعصبات فرهنگی و مذهبی: برخی نویسندگان (مثل کروسینسکی) به‌عنوان مبلغ مسیحی نگاه انتقادی و گاه منفی به تشیع داشتند.
- محدودیت میدان دید: بیشتر سفرنامه‌ها بر شهرهای بزرگ (به‌ویژه اصفهان) تمرکز دارند و روستاها یا مناطق مرزی کمتر دیده می‌شوند.
- انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی: تاورنیه یا شاردن به‌عنوان تجار، بیشتر بر قیمت‌ها و روابط بازار تأکید داشته‌اند تا مسائل اجتماعی عمیق‌تر.
- به همین دلیل، این پژوهش با رویکرد انتقادی به سراغ سفرنامه‌ها می‌رود: هر روایت در زمینه حرفه، هدف و مخاطب نویسنده تحلیل می‌شود و نه به‌عنوان «واقعیت محض».

«ایرانی بودن» و تشیع رسمی

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌هایی که سفرنامه‌نویسان اروپایی برای تعریف «ایرانی بودن» در عصر صفوی بر آن تأکید کرده‌اند، رسمیت یافتن تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب دولتی است. این نقطه عطف نه‌تنها در مرکزکشی سیاسی ایران در برابر امپراتوری عثمانی (سنی) و ازبکان نقش داشت، بلکه در داخل نیز معیاری بنیادین برای تمایز «خودی» و «دیگری» بود. در واقع، در سفرنامه‌ها تشیع به‌منزله شاخص اصلی هویت ایرانی بازنمایی شده است. دلاواله در سفرنامه خود گزارش می‌دهد که شاه‌عباس اول با قدرت فراوان بر اجرای شعائر شیعی نظارت می‌کرد و حتی در مناسک مذهبی مانند عاشورا و

عزاداری‌های محرم شخصاً حضور می‌یافت. او در جایی می‌نویسد: «شاه بیش از هر چیز به مظاهر مذهب جدید خویش پایبند است و این پایبندی را نشانه هویت سیاسی و ملی می‌داند.» (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۸۵). چنین عباراتی نشان می‌دهد که برای ناظران خارجی، تشیع تنها یک مذهب نبود، بلکه ابزاری برای انسجام سیاسی و تعریف «ایرانِ صفوی» تلقی می‌شد.

شاردن که سال‌ها در اصفهان اقامت داشت، به تفصیل به نقش نهادهای مذهبی در سازمان اجتماعی اشاره می‌کند. او مدارس، مساجد و مجالس روضه‌خوانی را مهم‌ترین عرصه‌های بازتولید هویت ایرانی معرفی می‌کند. به باور او، «ایرانی بودن» با مشارکت در این مناسک گره خورده بود؛ کسی که در آن حضور نداشت، به نوعی در حاشیه قرار می‌گرفت. با این حال، شاردن همزمان از سخت‌گیری‌هایی خبر می‌دهد که بر سنیان یا حتی کسانی که چندان مقید به شعائر نبودند اعمال می‌شد. (شاردن، ۱۳۷۲: ۲۰۳) این نکته نشان می‌دهد که تشیع رسمی، هم عامل انسجام بود و هم ابزار طرد. کمپفر نیز که در دهه ۱۶۸۰ میلادی به ایران سفر کرد، بر نقش روحانیون تأکید دارد. او تصریح می‌کند که روحانیت در کنار شاه، رکن اصلی مشروعیت‌بخشی به دولت است. کمپفر گزارش می‌دهد که در اصفهان، وعاظ و مجتهدان در خطبه‌های عمومی، شاه و دربار را به‌عنوان حامیان «دین حق» می‌ستودند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۸) و این امر به بازتولید تصویر ایران به‌عنوان «سرزمین شیعه» کمک می‌کرد.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، آنچه در این گزارش‌ها برجسته می‌شود، همزمانی سیاست و دین در ساختن هویت ملی است. نظریه‌های آنتونی اسمیت درباره «قوم‌نمادگرایی» به فهم اینکه چگونه صفویان از شعارهای مذهبی و نمادهای شیعی (مانند عاشورا، امام حسین و زیارتگاه‌ها) برای ایجاد نوعی پیوند عاطفی و نمادین میان مردم و دولت بهره می‌بردند، کمک می‌کند. در این معنا، «ایرانی بودن» نه تنها به معنای تعلق جغرافیایی به قلمرو صفوی بود، بلکه به معنای مشارکت در حافظه جمعی شیعی نیز تلقی می‌شد. سفرنامه‌ها به‌خوبی نشان می‌دهند که این پروژه یکسان‌سازی مذهبی همواره با مقاومت و محدودیت همراه بود. اولتاریوس در مشاهدات خود به حضور گسترده اهل سنت در برخی مناطق و نیز تردیدهای مردم نسبت به اجارهای حکومتی اشاره می‌کند (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۷۶). او از منازعات مذهبی در خراسان و مناطق مرزی سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که دولت صفوی هرچند توانست در شهرهای مرکزی هویت شیعی را تحکیم بخشد، اما در نواحی پیرامونی با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو بود. این تناقض میان «ایران شیعی» در مرکز و «تنوع مذهبی» در پیرامون، نکته‌ای است که بیشتر سفرنامه‌ها کمابیش به آن اشاره کرده‌اند. به‌علاوه، سفرنامه‌ها گاهی تصویری اغراق‌آمیز از یکپارچگی مذهبی ایران ارائه می‌دهند. این مسئله را می‌توان در پرتو نقدهای پسااستعماری توضیح

داد: بسیاری از سیاحان اروپایی، با نگاهی قالبی و ساده‌ساز، ایران را «کشوری کاملاً شیعی» معرفی می‌کردند تا آن را در برابر عثمانی سنی‌مذهب قرار دهند. در اینجا نوعی کارکرد سیاسی نهفته بود؛ چراکه این روایت‌ها به‌ویژه برای مخاطبان اروپایی که با عثمانی در جنگ بودند، جذابیت داشت. به عبارت دیگر، «ایران شیعی» در نگاه آنان نه تنها واقعیت اجتماعی، بلکه یک تصویر ژئوپولیتیکی بود. با این حال، گزارش‌های متنوع و گاه متناقض سفرنامه‌ها امکان تحلیل انتقادی را فراهم می‌کند. وقتی اولناریوس از مشارکت پرشور ارامنه در عزاداری‌ها سخن می‌گوید (اولناریوس، ۱۳۸۵: ۲۰۴) و کروسینسکی (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۱۵۶) از سخت‌گیری علیه مخالفان خبر می‌دهد، می‌توان دریافت که «ایرانی بودن» در عصر صفوی بیش از آنکه یک هویت یکپارچه باشد، عرصه‌ای پرتنش و در حال شکل‌گیری بوده است.

از این رو، می‌توان گفت در روایت سفرنامه‌ها، تشیع رسمی همزمان سه کارکرد داشته است.

- ابزار انسجام داخلی: ایجاد وحدت سیاسی و فرهنگی در برابر تنوع قومی و زبانی؛

- ابزار مرزبندی خارجی: تعریف ایران در برابر عثمانی و جهان سنی؛

- ابزار طرد داخلی: محدود کردن یا به حاشیه راندن اقلیت‌ها و مخالفان مذهبی.

این سه‌گانه، اساس فهم «ایرانی بودن» در سفرنامه‌های اروپایی است و نشان می‌دهد که چگونه مذهب در مرکز بازنمایی ایران صفوی قرار داشت.

اقلیت‌های مذهبی و بازنمایی «دیگری»

در سفرنامه‌های اروپایی، یکی از محوری‌ترین موضوعات، جایگاه و سرنوشت اقلیت‌های مذهبی در ایران صفوی است. اروپاییان به‌ویژه به سرنوشت ارامنه، یهودیان و زرتشتیان حساس بودند و آنها را شاخصی برای سنجش «مدارا» یا «تعصب» حکومت می‌دانستند. در این متون، اقلیت‌ها همزمان به‌عنوان «دیگران داخلی» و به‌عنوان بخشی از پیکره اقتصادی و اجتماعی ایران بازنمایی شده‌اند. این دوگانگی، یعنی «ضرورت اقتصادی» در کنار «طرد مذهبی»، یکی از کلیدواژه‌های فهم «ایرانی بودن» در نگاه سفرنامه‌نویسان است.

ارامنه: میان رونق اقتصادی و محدودیت مذهبی

ارامنه جلفای نو بیش از هر اقلیت دیگری در سفرنامه‌ها بازتاب یافته‌اند. شاردن که سال‌ها در اصفهان زیست، جامعه ارمنی جلفا را به تفصیل توصیف کرده است. او به رونق بازارها، فعالیت گسترده در تجارت ابریشم و ارتباط با شبکه‌های تجاری هند و اروپا اشاره می‌کند. شاردن می‌نویسد: «ارامنه اگرچه از

نظر مذهب در اقلیت‌اند، اما شاه به آنان امتیازهایی داده است تا بتوانند تجارت کشور را رونق دهند.» (شاردن، ۱۳۷۲: ۲۸۷) این روایت نشان می‌دهد که در نگاه اروپایی، صفویان با وجود تعصب مذهبی، ناچار بودند برای بقای اقتصاد به آرامنه میدان بدهند.

تاورنیه، تاجر فرانسوی، نیز همین موضوع را برجسته می‌کند. او بارها تأکید می‌کند که بدون آرامنه، تجارت جواهر و ابریشم ایران از هم فرو می‌پاشید (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۲۱۵). در عین حال، تاورنیه یادآور می‌شود که آرامنه از نظر اجتماعی در حاشیه بودند و نمی‌توانستند به مناصب حکومتی دست یابند. بدین ترتیب، «ایرانی بودن» برای آرامنه معنایی دوگانه داشت: در اقتصاد حیاتی بودند، اما در سیاست و مذهب «دیگری» محسوب می‌شدند. کمپفر نیز تصویری مشابه ارائه می‌دهد. او ضمن اشاره به کلیساها و آزادی نسبی آرامنه در انجام شعایر، تأکید می‌کند که این آزادی همیشه شکننده بود و به سیاست شاه بستگی داشت (کمپفر، ۱۳۶۳: ۳۹). اگر شاه به دلایل اقتصادی نیازمند آنان بود، مدارا می‌کرد؛ اما در دوره‌های بحران یا فشار روحانیون، محدودیت‌ها شدت می‌یافت.

یهودیان: نماد طرد اجتماعی

سفرنامه‌ها دربارهٔ یهودیان تصویری بسیار متفاوت از آرامنه ارائه می‌کنند. تقریباً همه سیاحان اروپایی از محدودیت‌های گسترده علیه یهودیان سخن گفته‌اند. به‌عنوان مثال شاردن از اجبار به پوشیدن لباس‌های خاص، پرداخت جزیه‌های سنگین می‌نویسد (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۱). در عین حال، همین سفرنامه‌ها گاه به حضور یهودیان در تجارت خرد و شبکه‌های مالی محلی اشاره می‌کنند (اولثاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۳). بدین ترتیب، یهودیان نیز بخشی از اقتصاد بودند، اما هویت ایرانی در نگاه صفویان به‌گونه‌ای تعریف شده بود که آنان را در حاشیه نگاه می‌داشت. برای سفرنامه‌نویسان اروپایی، وضعیت یهودیان نشانگر شدت «تعصب مذهبی» در ایران بود؛ آنان اغلب شرایط ایران را با اروپا مقایسه می‌کردند و گاهی با لحنی همدلانه به رنج‌های یهودیان می‌پرداختند.

زرتشتیان: بازماندگان «ایران کهن»

زرتشتیان نیز در گزارش‌های سفرنامه‌ها حضوری پررنگ دارند. آنان نمادی از گذشته پیشاسلامی ایران محسوب می‌شدند و برخی سفرنامه‌ها از تداوم آیین‌ها و جشن‌های زرتشتی سخن می‌گویند. برای اروپاییان، زرتشتیان بیش از آنکه رقیب مذهبی باشند، «دیگری فرهنگی» بودند؛ بازماندگان تمدنی باستانی که اکنون در سایهٔ اسلام و تشیع می‌زیستند. در برخی روایت‌ها حتی نوعی حس نوستالژی نسبت به ایران پیش از اسلام دیده می‌شود (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۴۱)؛ بنابراین، در سفرنامه‌ها «ایرانی بودن» به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شود که زرتشتیان در آن سهمی محدود و حاشیه‌ای دارند.

بررسی سفرنامه‌ها نشان می‌دهد که اقلیت‌های مذهبی در ایران صفوی هم‌زمان درون و بیرون مرزهای «ایرانی بودن» قرار داشتند:

- درون: زیرا بدون آنان، اقتصاد و تجارت ایران از هم می‌پاشید.
- بیرون: زیرا هویت ایرانی در چارچوب تشیع تعریف می‌شد و آنان در این چارچوب «دیگری» محسوب می‌شدند.

این دوگانگی را می‌توان با مفهوم «مدارای مشروط» توضیح داد: حکومت صفوی تا جایی که اقلیت‌ها برایش سود اقتصادی داشتند، به آنان میدان می‌داد، اما همواره مرزهای طرد مذهبی پابرجا بود. از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، این وضعیت نشان می‌دهد که «ایرانی بودن» در عصر صفوی یک هویت یکدست نبود، بلکه محصول برهم‌کنش نیروهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی بود. سفرنامه‌ها همچنین نشان می‌دهند که اقلیت‌ها عاملیت خود را حفظ می‌کردند. آرامنه با تشکیل شبکه‌های تجاری گسترده، یهودیان با حضور در مشاغل مالی و زرتشتیان با حفظ آیین‌های خود، در بازتعریف مرزهای هویتی نقش داشتند؛ بنابراین، اقلیت‌ها نه صرفاً موضوع طرد، بلکه بخشی فعال از میدان اجتماعی بودند

زبان و فرهنگ به‌عنوان عنصر وحدت

اگر تشیع رسمی در سفرنامه‌ها مهم‌ترین مرز مذهبی «ایرانی بودن» را تعریف می‌کرد، زبان فارسی و عناصر فرهنگی ادبی جایگاه دیگری در بازنمایی هویت ایرانی داشتند. اروپاییانی که به ایران سفر کردند، بارها به گستره و اهمیت زبان فارسی، نقش آن در دیوان‌سالاری و ادب درباری و نیز تأثیر فرهنگ ایرانی بر انسجام اجتماعی اشاره کرده‌اند. در این گزارش‌ها، «ایرانی بودن» نه فقط در پیوند با مذهب، بلکه در نسبت با زبان و فرهنگ نیز تصویر می‌شود. تاورنیه نیز به این نکته اشاره دارد که تاجران هندی یا ارمنی در ایران برای موفقیت ناچار بودند فارسی بیاموزند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۱۱۲). این اجبار غیررسمی نشان می‌دهد که زبان نه فقط ابزار ارتباط، بلکه ابزار هویت‌یابی بود. «ایرانی بودن» در بسیاری از روایت‌ها با توانایی سخن گفتن و نوشتن به فارسی گره می‌خورد.

گذشته از زبان، فرهنگ شهری صفوی نیز در سفرنامه‌ها به‌عنوان نماد «ایرانی بودن» تصویر شده است. اولتاریوس از میدان نقش‌جهان و بازارهای اصفهان به‌عنوان قلب تپنده ایران یاد می‌کند (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۴). اروپایی‌ها بازار را نه فقط مرکز تجارت، بلکه محل نمایش هویت ایرانی می‌دانستند؛ جایی که اقوام مختلف با زبان مشترک، آداب و پوشاک خاص خود، در کنار هم قرار می‌گرفتند. شاردن توصیفی مفصل از جشن‌های نوروزی و آیین‌های عمومی ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «نوروز بزرگ‌ترین

نمایش هویت ایرانی است که در آن همه مردم، فارغ از مذهب و طبقه، شرکت می‌کنند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۲۶۰). او این آیین را نشانه‌ای از تداوم فرهنگی پیشااسلامی در بستر صفوی می‌بیند. در اینجا هویت ایرانی به‌گونه‌ای بازنمایی می‌شود که فراتر از مرزهای مذهبی عمل می‌کند.

برای بسیاری از سفرنامه‌نویسان، شکوه معماری صفویان در اصفهان نمادی از هویت ایرانی بود. شاردن بارها به زیبایی مساجد، کاخ‌ها و پل‌های اصفهان اشاره کرده و آنها را نشانه‌ای از «تمدن ایرانی» دانسته است. کاری نیز با تحسین از میدان نقش‌جهان به‌عنوان بزرگترین میدان جهان، آن را نمادی از اقتدار و وحدت ایرانیان معرفی می‌کند (کاری، ۱۳۴۸: ۸۱).

با وجود این تصویر باشکوه از زبان و فرهنگ، سفرنامه‌ها به تکررات و تنش‌ها نیز اشاره کرده‌اند. اولتاریوس گزارش می‌دهد که تنوع زبانی در ایران بسیار زیاد بود و بسیاری از ایلات و عشایر به فارسی تسلط نداشتند (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۳۰۴). در نتیجه، «ایرانی بودن» در معنای زبانی بیشتر مختص شهرها و مراکز دیوانی بود و نه سراسر قلمرو صفوی. همچنین، برخی سفرنامه‌ها از ناراضی‌هایی خبر می‌دهند که در میان اقوام غیرفارسی‌زبان نسبت به سلطهٔ زبان فارسی وجود داشت. این نکته نشان می‌دهد که اگرچه زبان فارسی عامل وحدت بود، اما در عین حال می‌توانست به‌عنوان ابزار سلطه نیز تلقی شود.

تناقض‌ها و چالش‌ها در بازنمایی سفرنامه‌ها

مرور سفرنامه‌های اروپایی دربارهٔ ایران صفوی نشان می‌دهد که این متون نه تصویری یکدست، بلکه مجموعه‌ای از روایت‌های گاه متناقض و چندلایه از «ایرانی بودن» ارائه کرده‌اند. این تناقض‌ها ناشی از عوامل گوناگونی است: جایگاه اجتماعی و انگیزه‌های نویسندگان، تفاوت‌های زمانی (از آغاز صفویه تا فروپاشی آن) و شرایط متغیر سیاسی اقتصادی درون ایران. بررسی این چالش‌ها برای درک پیچیدگی هویت ایرانی در آن دوره ضروری است.

درحالی‌که برخی سفرنامه‌نویسان مانند دل‌واله و شاردن به تسامح نسبی شاه‌عباس اول در قبال اقلیت‌ها اشاره کرده‌اند، اما برخی دیگر مانند کروسینسکی که در اواخر دورهٔ صفویه حضور داشت، از سخت‌گیری‌های شدید مذهبی و فشارهای بی‌سابقه سخن می‌گویند. این تفاوت را می‌توان به تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی نسبت داد. صفویه در آغاز برای تثبیت قدرت ناچار به مدارا با گروه‌های مختلف بود، اما در دوره افول، روحانیت دست بالا را یافت و سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر اعمال شد؛ بنابراین، تناقض موجود در سفرنامه‌ها در واقع بازتاب تغییر تاریخی «ایرانی بودن» است.

سفرنامه‌ها تصویری دوگانه از اقلیت‌ها عرضه کرده‌اند. برای مثال، آرامنه گاه به‌عنوان «ستون

اقتصاد ایران» معرفی شده‌اند و گاه به‌عنوان «دیگران مذهبی» که در حاشیه جامعه جای دارند. دربارهٔ یهودیان نیز همین تناقض دیده می‌شود: در یک‌سو گزارش‌هایی از حضور آنان در تجارت و زندگی شهری وجود دارد و در سوی دیگر، روایت‌هایی از تحقیر و طرد کامل این افراد دیده می‌شود. این تفاوت نشان می‌دهد که جایگاه اقلیت‌ها در ایران صفوی نه ثابت، بلکه وابسته به شرایط اقتصادی و سیاسی بوده است.

سفرنامه‌ها همواره از شکوه معماری، آداب‌ورسوم و زبان فارسی تمجید کرده‌اند. شاردن اصفهان را «نصف جهان» خوانده و از آن به‌عنوان نمادی از تمدن ایرانی یاد کرده است؛ اما در کنار این تحسین‌ها، برخی سیاحان مانند اولتاریوس یا کمپفر به عقب‌ماندگی علمی یا فقدان نظم در ساختار اجتماعی ایران نیز اشاره کرده‌اند. بدین ترتیب، ایران صفوی در این متون هم به‌عنوان «تمدنی بزرگ» بازنمایی شده و هم به‌عنوان «سرزمینی پر از کاستی». این دوگانگی بیش از هر چیز ناشی از نگاه اروپاییان به «دیگری شرقی» است که هم تحسین‌برانگیز و هم غیرخودی بود.

در برخی سفرنامه‌ها مثلاً در نوشته‌های شاردن، ایرانیان مردمی مهمان‌نواز، با فرهنگ و اهل ادب معرفی شده‌اند، اما در روایت‌هایی چون کمپفر یا کروسینسکی، آنان به‌عنوان مردمی تنبل، سطحی‌نگر یا خرافاتی توصیف شده‌اند. این تفاوت‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که سفرنامه‌ها بازتاب مستقیم «واقعیت» نیستند، بلکه محصول دیدگاه‌ها، تعصبات و تجربه‌های شخصی نویسندگان محسوب می‌شوند. از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، این تناقض‌ها نشانگر آن است که «ایرانی بودن» در دورهٔ صفوی یک هویت یکپارچه و صُلب نبوده، بلکه فرآیندی در حال شکل‌گیری و پر از تنش بوده است. سفرنامه‌ها این تنش را در چهار سطح بازتاب می‌دهند:

- سطح سیاسی: مدارا در دوره‌های تثبیت، سخت‌گیری در دوره‌های بحران
 - سطح اجتماعی: ضرورت حضور اقلیت‌ها در اقتصاد، هم‌زمان با طرد مذهبی آنان
 - سطح فرهنگی: تحسین زبان و هنر ایرانی، همراه با نقد عقب‌ماندگی علمی یا اجتماعی
 - سطح روزمره: روایت‌های متناقض از خلق و خوی مردم
- از این منظر، سفرنامه‌ها بیش از آنکه تصویری دقیق از واقعیت ارائه کنند، آینه‌ای از برساخت هویت هستند: هویتی که در نگاه اروپاییان، ترکیبی از جذابیت و بیگانگی بود. برای پژوهشگر امروز، ارزش سفرنامه‌ها نه در ثبت «حقیقت عینی»، بلکه در نشان دادن شیوه‌هایی است که «ایرانی بودن» در گفتمان جهانی اوایل دوران جدید ساخته و بازنمایی شد.

نتیجه‌گیری

مطالعه سفرنامه‌های اروپایی درباره ایران صفوی نشان می‌دهد که «ایرانی بودن» در این دوره نه مفهومی یکپارچه و از پیش موجود، بلکه برساختی تاریخی و پرتنش بود که در مرزهای مذهب، زبان، فرهنگ و اقتصاد شکل گرفت. این متون، با همه سوگیری‌ها و محدودیت‌هایشان، فرصت کم‌نظیری برای فهم چگونگی بازنمایی هویت ایرانی در آغاز دوران جدید فراهم می‌کنند.

در محور نخست، تشیع رسمی به‌عنوان شالوده هویت صفوی، در تمام سفرنامه‌ها برجسته است. سیاحانی چون دل‌واله، شاردن و کمپفر بارها گزارش داده‌اند که شعایر شیعی در زندگی روزمره مردم و مشروعیت سیاسی شاه نقش محوری داشت. تشیع در نگاه آنان هم عامل انسجام داخلی و تعریف «ما» بود و هم ابزاری برای مرزبندی در برابر «دیگران» داخلی (سنیان، اقلیت‌ها) و خارجی (عثمانی). این امر نشان می‌دهد که مذهب در عصر صفوی بیش از آنکه صرفاً یک باور فردی باشد، به محور اصلی بازتعریف هویت سیاسی اجتماعی ایران بدل شده بود.

در محور دوم، اقلیت‌های مذهبی نقش دوگانه‌ای در سفرنامه‌ها دارند. آرامنه جلقا به‌عنوان ستون فقرات اقتصاد ابریشم، از امتیازات نسبی برخوردار بودند، درحالی‌که یهودیان و زرتشتیان اغلب با تبعیض و محدودیت مواجه بودند. این وضعیت دوگانه که می‌توان آن را «مدارای مشروط» نامید، نشان می‌دهد که صفویان میان ضرورت اقتصادی و طرد مذهبی توازن برقرار می‌کردند. برای سفرنامه‌نویسان اروپایی، این دوگانگی یکی از شاخص‌های اصلی درک «ایرانی بودن» بود. ایرانی بودن به معنای پیوند با تشیع و دولت صفوی بود، اما درعین حال اقلیت‌ها به‌مثابه «دیگری داخلی» همواره بخشی از این هویت باقی می‌ماندند.

در محور سوم، زبان و فرهنگ فارسی به‌عنوان عنصر وحدت‌بخش، بازتاب ویژه‌ای در سفرنامه‌ها یافت. سیاحانی چون شاردن و تاورنیه بارها تأکید کرده‌اند که زبان فارسی به‌مثابه زبان دیوانی و ادبی، اقوام گوناگون ایران را در یک چارچوب مشترک گرد می‌آورد. آیین‌هایی چون نوروز و شکوه معماری و هنر صفوی نیز به‌عنوان نمادهای فرهنگی «ایرانی بودن» معرفی شده‌اند. با این حال، تنوع زبانی و مقاومت‌های محلی نشان می‌دهد که این عنصر وحدت نیز مطلق نبود و بیشتر به مراکز شهری و درباری محدود می‌شد.

در محور چهارم، تناقض‌ها و چالش‌های روایت سفرنامه‌ها اهمیت زیادی دارد. درحالی‌که برخی سفرنامه‌ها تصویری از مدارا و شکوه فرهنگی ایران ارائه می‌دهند، دیگران از تعصب، طرد اقلیت‌ها یا عقب‌ماندگی اجتماعی سخن می‌گویند. این تناقض‌ها، به‌جای آنکه اعتبار منابع را زیر سؤال ببرند، ما را

متوجه پویایی هویت ایرانی در این دوره می‌کنند. «ایرانی بودن» نه یک حقیقت ثابت، بلکه عرصه‌ای متغیر و وابسته به شرایط سیاسی، اقتصادی و مذهبی بوده است.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، چند نکته کلیدی از این مطالعه به دست می‌آید:

۱. هویت ایرانی در عصر صفوی برساخته‌ای چندلایه بود که در آن مذهب (تشیع)، زبان (فارسی)، فرهنگ (آیین‌ها و هنر) و اقتصاد (شبکه‌های تجاری) درهم‌تنیده بودند.
۲. این هویت در عین حال مرزهای طرد و شمول داشت: اقلیت‌ها هم‌زمان «ضروری» و «دیگری» بودند.

۳. سفرنامه‌ها بیش از آنکه آینه واقعیت باشند، بخشی از گفتمان جهانی اوایل دوران جدید بودند که ایران را در برابر عثمانی و برای مخاطب اروپایی بازنمایی می‌کردند. ارزش پژوهش حاضر در آن است که نشان می‌دهد حتی منابعی با سوگیری‌های آشکار مانند سفرنامه‌ها، اگر با رویکرد انتقادی و جامعه‌شناسی تاریخی خوانده شوند، می‌توانند ما را به فهم عمیق‌تری از فرایندهای هویت‌سازی در تاریخ ایران برسانند.

برای پژوهش‌های آینده، ترکیب این سفرنامه‌ها با منابع بومی (مانند وقف‌نامه‌ها، متون فقهی و ادبی) و مقایسه تطبیقی با امپراتوری‌های هم‌زمان (عثمانی و گورکانیان) می‌تواند افق‌های تازه‌ای در مطالعه تاریخی هویت ایرانی بگشاید. بدین ترتیب، می‌توان از نگاه صرفاً توصیفی سفرنامه‌ها عبور کرد و آنها را در جایگاه شواهدی برای بازسازی پویایی‌های اجتماعی - تاریخی ایران قرار داد. به‌طور خلاصه، سفرنامه‌های اروپایی عصر صفوی نشان می‌دهند که «ایرانی بودن» نه ذات ثابت، بلکه برساختی سیال بود؛ برساختی که در کشاکش سیاست و دین، اقتصاد و فرهنگ و نگاه خودی و بیگانه، شکل می‌گرفت و دگرگون می‌شد.

منابع

احمدیان دلاویز، حسن (۱۳۹۷). تعامل حکومت صفویه با اقلیت‌های دینی و مذهبی. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

اسمیت، آنتونی دی (۱۳۷۸). هویت ملی. عباس مخبر. تهران: طرح نو.

اندرسن، بندیکت (۱۳۹۳). جماعت‌های تصویری: تأملاتی در خاستگاه و گسترش ملی‌گرایی. صالح نجفی. تهران: شیرازه.

اولثاریوس، آدام (۱۳۸۵). سفرنامه آدام اولثاریوس: ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی. احمد بهپور. تهران:

ابتکار نو.

- تاج‌پور، محمدعلی (۱۳۴۴). تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران. تهران: فراهانی.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳). سفرنامه تاورنیه. ابوتراب نوری. اصفهان: کتابخانه سنایی.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰). سفرنامه پیتر دلاواله. شجاع‌الدین شفا. تهران: علمی فرهنگی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جوزافا باربارو و دیگران (۱۳۴۹). سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه). منوچهر امیری. تهران: خوارزمی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۴۷). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: امیرکبیر.
- سانسون، نیکولا (۱۳۴۶). سفرنامه سانسون. تقی تفضلی. تهران: ابن‌سینا.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷). شرق‌شناسی. کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: طرح نو.
- سیوری، راجر (۱۳۷۸). ایران عصر صفوی ایران. کامبیز عزیزی. تهران: مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). سفرنامه شاردن. اقبال یغمایی. تهران: توس.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲). دیرینه‌شناسی دانش. افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش. تهران: نی.
- کارری، جووانی فرانچسکو (۱۳۴۸). سفرنامه کارری. عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کروسینسکی، یوداش تادیوش (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی. عبدالرزاق دنبلی. تهران: توس.
- کمپفر، انگریس (۱۳۶۳). سفرنامه کمپفر. کیکاووس جهان‌داری. تهران: خوارزمی.
- گلنر، ارنست (۱۳۷۹). ملت‌ها و ملی‌گرایی. محمود رامیار. تهران: طرح نو.
- متی، رودی (۱۳۹۹). ایران در بحران؛ زوال صفویه و سقوط اصفهان. حسن افشار. تهران: مرکز.

Aslanian, S (2011). From the Indian Ocean to the Mediterranean: The global trade networks of Armenian merchants from New Julfa. Berkeley: University of California Press.

Ghougassian, V (1998). The emergence of the Armenian Diocese of New Julfa. Atlanta: Scholars Press.

Newman, A. J (2006). Safavid Iran: Rebirth of a Persian empire. London: I.B. Tauris.

Pratt, M. L (1992). Imperial eyes: Travel writing and transculturation. London: Routledge.